۴۲. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۲۵)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - سه‌شنبه، ۲۵ مرداد ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- تصحیف «فصل القرآن» به «فضل القرآن» در روایت «ان کان ابن مسعود الیقرأ علی قرائتنا»
- ترادف کلمه حرف و قرائت
- معنا و مصادیق «حروفه من معانیه»
- واضح شدن تعبیر «حرف مکان حرف» با توجه به کاربرد واژه حرف
- بطلان ادعای عدم دسترسی به قرائات زمان پیامبر با بررسی تعدد قرائت در «ملک» و «مالک»
- دیدگاه یکپارچه و بدون اختلاف در مورد قرائات سبع قبل از قرن یازدهم
- ضعف مردم و ذهن توحد گرای آن ها؛ عامل افراد القرائة و بیان تدریجی تعدد قرائات
- عدم تعجب شیعیان از قرائت ملک و مالک امام
- عدم قرائت بعضی قرائات توسط ابن مسعود و تعبیر «فهو ضال» در مورد او
- پذیرش قرائات سبع توسط محقق اردبیلی و دقت ایشان در انتساب قرائت به آن‌ها
- سند علامه حلی به کتاب السبعه ابن مجاهد

پیشگفتار (خلاصه)

تصحیف «فصل القرآن» به «فضل القرآن» در روایت «ان کان ابن مسعودلا یقرأ علی قرائتنا»

دیروز برخی از نکات مطرح شد و برخی ماند. یکی کلمه «فضل» بود که در کافی شریف آمده بود. گفت با ربیعة الرای محضر امام علیه‌السلام رفتیم، «فذکرنا فضل القرآن». من عرض کردم اینکه امام علیه‌السلام سریع بفرمایند: «فقال علیه‌السلام ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا..»، خب فضل القرآن چه مناسبتی داشت که حضرت سریع بفرمایند: «اگر ابن مسعود لایقرأ»؟! لذا این احتمال را به قرینه روایات دیگر عرض کردم، این احتمال دور نیست که فصل القرآن بوده. یعنی در آن جا یک آیه‌ای مطرح شد و ما ذکر کردیم که کجا باید وقف کنیم؟ ویرایش در فهم معنای آیه مهم است. مثلاً ویرگول را کجا بگذاریم؟

اهمیت علم منطق، زبان شناسی و نشانه شناسی

اینها مطالب خیلی غامضی است. بعضی از چیزها به ذهن طلبگی ما می‌آید. گفته طلبگی است که عرض می‌کنم. ما خیلی منطق مباحثه کرده‌ایم. این جور که عرض می‌کنم منظورم یک کلمه ساده نیست. مباحثات زیادی داشتیم. علم منطق بسیار علم مهم و غامضی است. اما غامض تر از آن علم زبان شناسی است. یعنی روی آن سوار می‌شود. مهمتر از منطق و زبان شناسی علم نشانه شناسی است که پایه همه اینها است. تار و پود همه اینها است. نوابغ بشر هزاران سال علوم را تصنیف کرده‌اند اما حال می‌رسند به اینکه عجب! اینها فنون پیچیده‌ای است که به کار در اطرافش نیاز داریم. این مطلب کمی نیست. لذا اگر بخواهید ده‌بندی کنید منطق خیلی غامض و پیچیده است. دارید می‌بینید مطالبی که تا الآن راجع به انواع منطق‌ها صحبت می‌کنند دلالت بر غموضش دارد.

من در کلمات اهل فن تصریحی ندیدم. همینطور خود من که طلبگی کار می‌کردم عرض می‌کنم. غامض تر از منطق، زبان شناسی است. اتفاقا نقش مهمی هم در خود منطق دارد. ما آن را مباحثه کرده‌ایم. مناظره سیرافی و متی بن یونس سی فایل است. سی فایل است که اگر کسی حوصله داشته باشد مطالب خوبی در آن مطرح شده است. این برای زبان شناسی.بعد از اینکه اهمیت زبان شناسی مطرح شد، کمکم بشر فهمید غامض تر و پیچیده‌تر و مهمتر از زبان شناسی –که زبان شناسی هم شعبه ای از آن است- علم نشانه شناسی است. الآن تازه شروع کارش است.

لذا اگر «فصل القرآن» منظور باشد یعنی آیه و مطلبی مطرح می‌شد که می‌دیدیم وقف در آن در فهم از معنای آیه شریفه تفاوت می‌کند. البته زحمت کشیدند و نسخه‌هایی در کافی دارالحدیث –کافی پانزده جلدی- هست، در وافی هم که نسخه‌های دیگر بررسی شده، در برخی از نسخه‌ها اصلا

کلمه «فضل» نیست. «فذکرنا القرآن». من الآن که دیدم قبالً دنبال آن رفته بودم، یک چیزی به حافظه ام آمد. اما میدانیم در قانون حدیث و کتب حدیث، اصل با کدام است؟ با کتابی است که زیادی دارد یا آن چه که ندارد؟ اصل با آنی است که زیادی دارد. آیا کسی هست که مثل ما بگوید «فضل» چه ربطی دارد؟

شاگرد: با خود «فضل» نمیتوان درست کرد؟

استاد: چرا، مشکلی ندارد ولی باید یک جوری توجیه کرد. و الا «فذکرنا فضل القرآن فقال ان کان ابن مسعود لایقرأ»، خب این دو چه ربطی به هم دارند؟! اما اگر فصل القرآن باشد چرا، قرائت و نحوه فصل و وصل کامالً در آیات شریفه تأثیر دارد.

ترادف کلمه حرف و قرائت

دنبالهٔ همین حدیث شریف «حروفه من معانیه» بود، اگر این شش-هفت سالی که گذشت مثل حال الآن بود که سریع برای هر بحثی ریزی یک عنوانی را مطرح میکردیم خیلی خوب بود. خب در فکر این خصوصیت نبودیم. همینطور جلو میرفتیم. من قبلاً به ذهنم آمده بود. روایاتی داریم که محتوای خودش را در هر عصری نشان میدهد. در فضای بحث ما اصطلاح حرف یک زمانی کاربرد فراوانی در قرائات داشته. الآن ما میبینیم کسی پنجاه سال یا هفتاد سال زندگی بکند حرف را به‌معنای قرائت نمیشنوند و به کار هم نمیبرد. ما میگوییم قرائت ابن مسعود، نمیگوییم حرف ابن مسعود. اصلاً مانوس ما نیست. مگر اینکه مدتی کتابهای قدیمی را ببینیم. خود من مدتی طول کشید. یادم هست که چقدر طول کشید تا ببینم این کلمه حرف جا افتاده بوده. مکرر در مکرر استفاده می شده. به جای اینکه ما الآن میگوییم قرائت عاصم، آنها میگفتند حرف عاصم. اگر بگردید میبینید که چقدر اصطلاح رائجی است.

چیزی که میخواهم الآن عرض کنم این است: وقتی آدم اصطلاح آن عصر را میبیند -که الآن اصلاً در ذهن ما نمیآید- روایتی هست که با انس ذهنی خود ما آنها را میخوانیم و در میشویم. من طلبه مکرر راجع به دفتر حروف در شده‌ام. اما وقتی فهمیدیم آن زمان این کلمه حرف استعمال رایج این چنینی داشته همان روایت را بر میگردیم و با یک عینک جدید میبینیم. وقتی به آن نگاه میکنیم احتمالات جدیدی به ذهنمان میآید. نمیگوییم حتماً میآید ولی احتمالی هست.

الآن میفرمایند «حروفه من معانیه»، حروفه یعنی حروف مقطعه؟ یعنی لفظ و معنا؟ همه اینها درست است. «حروفه من معانیه» یعنی لفظه من معناه. الفاظه من معناه. حروفه من معانیه، یعنی حروف مقطعه از آیاتی که معنا دارند. حروف مقطعه ای که رسما معنای خطور به ذهن برای عرف ندارند. یکی همین اصطلاح ما است. حروفه من معانیه؛ یعنی قرائاتی. اگر فرض بگیریم و علی المبنا. مثلاً روایتی قبلاً دیده بودم که در مباحثه هم نبود. حضرت آیه را طوری خواندند و راوی عرض کرد در مصحف اینچنین نیست، حضرت فرمودند «حرفٌ مکان حرف». اینها مثل مرحوم نوری آورده‌اند و میگویند ببینید این روایت میگوید که قرآن تحریف شده. «حرفٌ مکان حرف»؛ این را برداشته‌اند و جای آن گذاشته‌اند. اما با این عینک که حرف به‌معنای قرائت است، امام علیه‌السلام هم یک قرائتی را میگویند، او میگوید در مصحف اینچنین است، حضرت میفرمایند «حرفٌ مکان حرف». آن چه که من گفتم یک حرف بود، این هم که تو میگویی یک حرف است. اصلاً یک چیز دیگری میشود.

در روایت بود، حضرت فرمودند «ان للقرآن فصلا و وصلا»، دیروز «فصله و فصاله» بود. در اینجا فرمودند «فصلا و وصلا و احرفا». حروف، احرف، حرف مکان حرف، اینها واژه‌هایی است که اگر در روایات جمع‌آوری شود، بدون اینکه بفهمیم حرف به‌معنای قرائت به کار رفته یک جور معنا میکنیم، اما با این احتمال که ممکن است در روایات «حروف» به‌معنای قرائات باشد جور دیگری معنا میکنیم.

معنا و مصادیق «حروفه من معانیه»

شاگرد: در اینجا اگر حروف به‌معنای قرائات باشد چه معنایی می‌دهد؟

استاد: یعنی هر قرائتی را می‌شناسم که به چه منظوری است. مثلاً «غُلف» را نسبت به‌معنای خودش می‌شناسم و «غُلُف» را هم نسبت به‌معنای خودش می‌شناسم. «حروفه من معانیه»؛ یعنی حرف دارد و به ازاء حرف هم معانی دارد. «اعرف حروفه من معانیه».

شاگرد: چرا «من» به کار می‌برند؟ اگر این معنا مراد بود بهتر نبود که بگویند قرائات را از هم می‌شناسند؟ مثلاً بگویند که حروف را از هم می‌شناسند؟ یا مثلاً بگویند «حروفه مع معانیه». یعنی قرائات را با معانی‌شان می‌شناسند.

استاد: این فرمایش درستی است. کلمه «من» مخصوصاً با قبلش که حضرت فرمودند «ناسخه من منسوخه، فصله من فصاله»... .

شاگرد: «لأعرف ناسخه و منسوخه و محکمه و متشابهه و فصله من وصله و حروفه من معانیه».

استاد: برای این دو تمیزی قائل شده‌اند، فرمایش شما را اظهر می‌کند. ولی در اینکه روایات معانی متعدد داشته باشد و محتملاتی را در ذهن کسی که می‌خواهد کار بکند ایجاد بکند...؛ حضرت بعد از «احرفا» کلمه‌های دیگر را هم به کار بردند.

شاگرد: و تصریفا

استاد: احسنت. «و احرفا و تصریفا». قرآن کریم احرف دارد و تصریف دارد. امام علیه‌السلام مصادیقش را که در اینجا نگفته‌اند. اگر خواستید با مصادیق آن انس بگیرید کتاب تفسیر منسوب به سید مرتضی -متشابه القرآن- را ببینید. مرحوم مجلسی کل این کتاب را به نظرم در بحارالانوار آورده‌اند. چاپ جدا هم شده است. در نرم‌افزارها هم هست.

شاگرد: رساله محکم و متشابه منظور شما است؟

استاد: برای سید مرتضی است. این رساله خیلی نزدیک به مقدمه تفسیر قمی است. مقدمه تفسیر قمی و رساله محکم و متشابه سید را که ملاحظه بفرمایید می‌بینید بسیاری از مصادیق را امام علیه‌السلام ذکر می‌کنند که راه گشا است. این را برای تحقیقات بعدی شما عرض می‌کنم. مصادیق فصل و فصال و معنا و حروف را آدم می‌تواند چه بسا پیدا کند. در اینجا توضیح ندادند و حضرت هم مصداق را نفرمودند. در آن جا هم تطبیق نکردند. بعض موارد‌ش را تطبیق کردند. اما این اندازه یادم هست که مصادیق بسیار زیادی هست که آدم می‌تواند اینها را در آن جا حدس بزند و پیدا کند.

واضح شدن تعبیر «حرف مکان حرف» با توجه به کاربرد واژه حرف

شاگرد: حرف مکان حرف، موید مرحوم نوری نمی‌شود؟ اینکه اگر مقصود شما بود می‌گفتند «ذاک حرف و ذاک حرف». ولی اینکه می‌گویند «مکان»... .

استاد: برای تأیید حرف مرحوم نوری روایات شدیدتری داشتیم که برای حبیب سجستانی بود. اگر آن را نگاه بکنید آن مهمتر بود. من الآن یادم نمی‌آید. حضرت تعبیری داشتند که از «حرف مکان حرف» مهمتر بود. ولی همان جا هم وقتی شما بدانید که حرف چطور به کار می رفته، این قرائت به جای آن قرائت می شود. یعنی وقتی شما فضا را ترسیم کردید و با احتمال پیش رفتید؛ احتمال اینکه در اینجا حرف بمعنای قرائت است، این احتمال سوژه یک تحقیق می‌شود. می‌روید شواهدی را برای آن پیدا می‌کنید. البته با ذهنیتی که در آن زمان برای کاربرد حرف بوده.

شاگرد: در فدکیه آورده‌اید:

> و لقد سأل أمير المؤمنين صلوات الله عليه- شيعته عن مثل هذا فقال إن الله تبارك و تعالى أنزل القرآن على سبعة أقسام كل منها شاف كاف و هي أمر و زجر و ترغيب و ترهيب و جدل و مثل و قصص و في القرآن ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و خاص و عام و مقدم و مؤخر و عزائم و رخص و حلال و حرام و فرائض و أحكام و منقطع و معطوف و منقطع غير معطوف و حرف مكان حرف و منه ما لفظه خاص و منه ما لفظه عام محتمل العموم....[1]

«... و حرف مکان حرف و منه ما لفظه خاص»؛ یعنی گویا این را از خصوصیات قرآن می‌داند، نه اینکه بخواهد بگوید تحریف شده است.

استاد: بله، این شاهد خیلی خوبی است. یعنی در آن روایتی که من گفتم «حرف مکان حرف»، دقیقاً برای این بود که امام طور دیگری خواندند و او گفت که اینطور نیست.

شاگرد: اتفاقا با توجه به این روایت حضرت می‌خواهند بگویند «حرف مکان حرف» یعنی شما اینطور نمی‌گویید، این هم یک قرائت است و آن هم یک قرائت است.

استاد: درست است، وقتی فضا باز شود دیگر این احتمالات ضعیف نیست. فقط صحبت سر این است که کاربرد «حرف» دیگر محو شده است. یک عمر که می‌گذرد می‌گوییم قرائت ابن مسعود و «حرف ابن مسعود» دیگر مطرح نیست. خودش یک فایلی است؛ کاربرد «حرف در قرائت» در روایات و

مستندات پیشین. این چیزی که در زمان ما نیست. این خودش یک فایلی است که باید مستنداتش جمع شود. آن فضایی که عرض میکنم وقتی باز شود دور نمیشود ... . من همان روایت تفسیر نعمانی ای ... را که الآن آقا خواندند را چندین بار رفتم و آمدم. ولی همان جا میگوییم حضرت دارند میگویند من قرآن را میگویم ولی میگویم یک جاهایی از قرآن هست که عوض شده. یعنی باز عینک تحریف و عوض شدن هم همان جا هست. خود من قبلاً اینها را خواندهام یعنی اینطور استظهار می شده. چرا؟ چون اصلاً در ذهن من نبود که «حرف در قرائات» کاربرد حسابیای داشته است. وقتی وسعت کاربرد در آن زمان معلوم میشود، احتمالات جدیدی مطرح میشود.

روایت سجستانی یادم نیامد. ما اینها را بحث کردیم، شاید حضرت کلمه «تحریف» داشتند. همان جا «حرّف» یعنی «حرفٌ مکان حرف». تصریف همین است. باب تفعیل، تصریف و تحریف بهمعنای این است که حرفی را برداریم و چیزی را جای آن بگذاریم؟ یا به معنای تنقل احوال است؟ حرّف یعنی از یک حرف به حرف دیگری رفت. هر دوی آنها میتواند معنا شود. الآن که ما کلمه تحریف میگوییم یعنی تحریف. همه اینها مانوس ما است. اما اگر بدانیم در یک فضایی «حرف» بهمعنای قرائات متعدد در کنار هم به کار می رفته «تحریفٌ» یعنی تصریف فی الحروف. تصریف رایح یعنی بادهای مختلف از جوانب مختلف میآید. حرّفه یعنی جاء من حرفٍ خرج من حرف آخر. اینها محتملاتی میشود که فضای جدیدی به پا می کند. اینها برای مباحثه ما و ذهن من طول کشیده است که الآن خدمت شما عرض میکنم. دلیل اینکه وقت شما را میگیرم این است که اینها نکاتی است که خوب است ذکر کنیم.

شاگرد: «ذکرنا فصل القرآن» گویا به این معنا است که چیزی را اضافه میکند. ابن مسعود یک جور فصلی انجام میدهد که حضرت فرمودند اگر.... .

استاد: اگر حاضر نیست این فصلی را که ما انجام میدهیم... .

شاگرد: عین همین عبارت در مورد فضل قرآن هم میآید. یعنی با وجود این همه از فضائلی که ما برای قرآن گفته ایم اما او به قرائت خودش پافشاری میکند.

استاد: خب دراینصورت مخالف فضل نبوده است. می گفته قرائت من.

شاگرد: مخالف فضل نبوده. اما فضل قرآن را به قرائت خودش اختصاص می داده.

شاگرد۲: یعنی با توجه به «حرف مکان حرف» که حضرت آن را بهمعنای قرائت گرفتهاند و آن را از فضائل قرآن شمرده اند، ابن مسعود با آن کارش داشته این فضل قرآن را از بین می برده. لذا حضرت فرمودهاند اگر ابن مسعود این کار را بکند، این یعنی زمین زدن فضل قرآن.

استاد: من حرفی ندارم. وجوه و محتملات باید مکتوب شود. وقتی یک احتمال در ذهن آنها باشد تا زمانیکه به پنج احتمال برسد نهایت مباحثه و محتملات ما بدایه میشود برای آنها. آنها هم محتملات دیگری میگویند.

---

[1]بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۹۰، ص: ۴

بطلان ادعای عدم دسترسی به قرائات زمان پیامبر با بررسی تعدد قرائت در «ملک» و «مالک»

شاگرد: این احتمال با قرائن بیرونی هم می‌سازد، چون او روی قرائت خودش اصراری داشته. در تاریخ این مسعود به این صورت است. حضرت می‌فرمایند اگر او می‌خواهد روی قرائت خودش اصرار کند و قرائت ما را کنار بزند... .

استاد: بله، ذیل همین حدیث مرحوم آقای حکیم یک جمله‌ای دارند که قیمتی است. در مستمسک هست. دنبال حدیث حضرت چه فرمودند؟ فرمودند «و اما نحن فنقرأ علی قرائة ابی». مرحوم آقای حکیم ابتدا به تواتر اشکال می‌کنند و می‌گویند چه کسی گفته که سبع متواتر است؟ اشکال را هم با دو شق بیان می‌کنند. به این صورت سر می‌رسانند. می‌فرمایند:

> المنسوب الی أكثر علمائنا وجوب القراءة بإحدى السبع ، واستدل له : بأن اليقين بالفراغ موقوف عليها ، لاتفاق المسلمين على جواز الأخذ بها إلا ما علم رفضه وشذوذه[1]

«المنسوب الی أكثر علمائنا وجوب القراءة بإحدى السبع ، واستدل له : بأن اليقين بالفراغ موقوف عليها»؛ قاعده اشتغال را فقها بسیار گفته‌اند. دیدی که مرحوم مقدس اردبیلی حتی عشر را هم نپذیرفتند، به‌خاطر این بود که یقین در قرآن نیاز بود و دیگر هم به‌خاطر قاعده اشتغال بود. حال عبارت مرحوم اردبیلی را آن روز نخواندم. امروز اشاره وار عرض می‌کنم. حال فرمایش ایشان را ببینید.

«**واستدل له: بأن اليقين بالفراغ موقوف عليها**»؛ شما اگر به قرائات سبع نخوانید قاعده اشتغال می آید؛ یعنی اشتغال یقینی بوده و برائت حاصل نشده. اما وقتی به احدی السبع بخوانید قاعده اشتغال می‌رود. چون یقینا قرآن خوانده‌اید. این استدلال آنها است.

> وفيه : أن اليقين بالبراءة إن كان من جهة تواترها عن النبي (ص) دون غيرها ـ كما عن جملة من كتب أصحابنا ، بل عن جماعة دعوى الإجماع عليه ، بل في مفتاح

> الكرامة : « والعادة تقضي بالتواتر في تفاصيل القرآن من أجزائه وألفاظه وحركاته وسكناته ووضعه في محله لتوفر الدواعي على نقله من المقر ، لكونه معجزاً فالي يعبأ بخالف من خالف وأ وأصل الجميع الأحكام ، والمنكر ال بطال كونه الطعن في شك في المقام »[2]

«وفيه: أن اليقين بالبراءة»؛ از کجا می‌آید؟ شما می‌گویید باید قرآن را در نماز بخوانیم، اشتغال یقینی است، از این اشتغال یقینی باید برائت بیاید. از کجا می‌آید؟ **«ان اليقين بالبرائة إن كان من جهة تواترها عن النبي (ص) دون غيرها»**؛ قرائات دیگری غیر از سبع متواتر نیست. اما اینها قطعاً متواتر است، لذا این است که قطعاً قاعده اشتغال را می‌برد. در پرانتز مفصلی هم همین را توضیح می‌دهد.**«كما عن جملة من كتب أصحابنا ، بل عن جماعة دعوى الإجماع عليه، بل في مفتاح الكرامة: والعادة تقضي بالتواتر ...»**.

> ففيه : أن الدعوى المذكورة قد أنكرها جماعة من الأساطين ، فعن الشيخ في التبيان : « إن المعروف من مذهب الإمامية والتطلع في أخبارهم ورواياتهم أن القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد ، غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء وأن الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ ». ونحوه ما عن الطبرسي في مجمع البيان ، ومثلهما في إنكار ذلك جماعة من الخاصة والعامة كابن طاوس ، ونجم الأئمة في شرح الكافية في مسألة العطف على الضمير المجرور ، والمحدث الكاشاني ، والسيد الجزائري ، والوحيد البهبهاني ، وغيرهم على ما حكي عن بعضهم ، وعن الزمخشري : أن القراءة الصحيحة التي قرأ بها رسول الله (ص) إنما هي في صفتها ، وإنما هي واحدة ، والمصلي ال تبرأ ذمته من الصلاة إلا إذا قرأ بما وقع فيه الاختلاف على كل الوجوه ، كملك ومالِك ، وصراط وسراط. انتهى[3]

می‌گویند تواتر الی النبی دارند و قاعده اشتغال را می‌برد. **«ففيه: أن الدعوى المذكورة»**؛ که این هفت تا قطعی هستند،**«قد أنكرها جماعة من الأساطين، فعن الشيخ في التبيان: إن المعروف من مذهب الإمامية والتطلع في أخبارهم ورواياتهم أن القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد»**. همچنین عبارت مرحوم طبرسی را هم می‌آورند.

«...ومثلهما في إنكار ذلك»؛ انکار تواتر سبع،**«جماعة من الخاصة والعامة كابن طاوس، ونجم الأئمة في شرح الكافية في مسألة العطف على الضمير المجرور ، والمحدث الكاشاني ، والسيد الجزائري ، والوحيد البهبهاني ، وغيرهم على ما حكي عن بعضهم، وعن الزمخشري: أن القراءة الصحيحة التي قرأ بها رسول الله (ص) إنما هي في صفتها، وإنما هي واحدة»**؛ یکی بیشتر نبوده.«والمصلي ال تبرأ ذمته من الصلاة إلا إذا قرأ بما وقع فيه الاختلاف على كل الوجوه»؛ حرف زمخشری است.«كملك ومالِك»؛ هر دو را باید بخوانند.«**وصراط وسراط. انتهى**»؛ کلام زمخشری تمام شد.

> وفي مصحح الفضيل : « قلت لأبي عبد الله (ع) : إن الناس يقولون إن القرآن نزل على سبعة أحرف. فقال (ع) : كذبوا أعداء الله ولكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد ». وعليه ال بد من حمل بعض النصوص المتضمن لكون القرآن نزل على سبعة أحرف على بعض الوجوه غير المنافية لذلك[4]

«وفي مصحح الفضيل»؛ شروع می‌کنند در حدیث سبعة احرف را می‌آورند. این یک بخش کار است. پس تواتر سبع از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله منکر دارد و آن را قبول ندارند. انکار ایشان یعنی ما هم همراه آن‌ها هستیم.

دوم؛

> وإن كان من جهة اختصاصها بحكم التواتر عملا ، ففيه : أنه خلاف المقطوع به من سيرة المسلمين في الصدر الأول ، لتأخر أزمنة القراء السبعة كما يظهر من تراجمهم وتاريخ وفاتهم ... »[5]

«وإن كان من جهة اختصاصها بحكم التواتر عملاً»؛ یعنی از نظر عمل و سیره مسلمین حکم تواتر و قطعیتش تنها در سبع است. غیر از آن‌ها متواتر نیست. می‌گویند این چه حرفی است؟! این‌ها برای قرن دوم هستند و صد سال بعد از سیره مسلمین آمدند، شما می‌گویید تواتر این‌ها فایده دارد؟! تواتر این‌ها چه فایده‌ای دارد؟! برای حضرت که نشد، این‌ها هم که بعد آمدند.

«ففيه: أنه خلاف المقطوع به من سيرة المسلمين في الصدر الأول»؛ یعنی اگر قرار است که این هفت قرائت تواتر عملی داشته باشند، پس مسلمانان صد سال چطور نماز می‌خواندند؟! این هفت تا که هنوز به دنیا نیامده بودند. می‌گویند همه این‌ها بعداً آمدند. **«لتأخر أزمنة القراء السبعة كما يظهر من تراجمهم وتاريخ وفاتهم»**. اشکال را دیدید؟ تواتر الی رسول الله منکر دارد، تواتر به این‌ها هم چون بعداً آمده هیچ فایده‌ای ندارد. بخش دوم آن درست است.

> ومن هذا كله يظهر لك الإشكال في حمل النصوص المذكورة وغيرها على خصوص قراءة السبعة ، وأن المقدار المتيقن منها ، لصدورها عن الصادق (ع) والكاظم (ع) قبل حدوث بعض هذه القراءات أو قبل اشتهاره والمسيمي قراءة الكسائي فكيف يحتمل أن تكون مرادة بهذه النصوص؟ بل مقتضى النصوص اختصاص الجواز بما كان يقرؤه الناس في ذلك العصر لا غير ، فيشكل الشمول لبعض القراءات السبع إذا لم يعلم أنها كانت متداولة وقتئذ[6]

«ومن هذا كله يظهر لك الإشكال في حمل النصوص المذكورة»؛ برای این نصوص هم محمل قشنگی دارند که خوب است. بعد می‌فرمایند:

> هذا ولكن الظاهر من النصوص المنع من قراءة الزيادات التي يرويها أصحابهم (ع) عنهم (ع) والنظر فيها التي ترجح قراءة دون أخرى فتكون أجنبية عما نحن فيه. والذي تقتضيه القاعدة أن ما كان راجعاً الى الاختلاف في الأداء من الفصل والوصل ، والمد والقصر ، ونحو ذلك لا تجب فيه المواقفة الحدى القراءات فضلا عن القراءات السبع ، وما كان راجعاً الى الاختلاف في المؤدى يرجع فيه الى القواعد المعمول عليها في المتباينين ، وأن الأقل والأكثر ، وأن التعيين والتخيير ، على اختلاف موارده ، لكن يجب الخروج عن ذلك بالإجماع المتقدم عن التبيان ومجمع البيان ، المعتضد بالسيرة القطعية في عصر المعصومين (ع) على القراءة بالقراءات المعروفة المتداولة في الصلاة وغيرها من دون تعرض

> منهم (ع) للإنكار ، والا لبيان ما تجب قراءته بالخصوص الموجب للقطع برضاهم (ع) بذلك كما هو ظاهر[7]

«هذا ولكن الظاهر من النصوص المنع من قراءة الزيادات»؛این هم نکته خوبی است. می‌گویند روایاتی که گفته‌اند «کُفّ»، نمی‌خواهند بگویند قرائت یکی از آن‌ها است. می‌گویند این را نخوان. نه‌ی نمی‌کنند از این‌که شما بخواهید مطالب متعددی را فرض بگیرید. بلکه از زیاداتی نه‌ی می‌کنند که «**التي يروي‌ها أصحابهم (ع) عنهم (ع) والا نظر فيها التي ترجح قراءة دون أخرى فتكون أجنبية عما نحن فيه**»؛ این هم نکته خوبی است.

خب حالا چه کنیم؟ با قاعده اشتغال چه کار کنیم؟

«**والذي تقتضيه القاعدة**»؛ قاعده چه می‌گوید؟ «**أن ما كان راجعاً الى الاختلاف في الأداء**»؛ اختلافاتی که مربوط به ادا می‌شود و آیه تغییر پیدا نمی‌کند و معنا تفاوت نمی‌کند، مشکلی ندارد. «**لا تجب فيه الموافقة لاحدى القراءات فضلا عن القراءات السبع**»؛ حتی لازم نیست با یکی از قرائات هم موافق باشد.

شاگرد: منظورشان از ادا، اصول است؟

استاد: بله، مثل مد و اماله و امثال این‌ها.

«**وما كان راجعاً الى الاختلاف في المؤدى**»؛ آن جایی که مطلب تغییر می‌کند،«**يرجع فيه الى القواعد المعول عليها في المتباينين**»؛ یعنی دو قرائت متعارض می‌شوند. حالا ای متباین هستند ای عام و خاص هستند. تعیین و تخییر است. می‌گویند باید نگاه کنید. خب این‌که خیلی سخت می‌شود. «ملک» و «مالک» متباین هستند؟ ای اقل و اکثر هستند؟ متباین هستند. روشن است. در متباینین باید چه کار کنیم؟ باید احتیاط کنیم و دو نماز بخوانیم. همانی است که صحبتش شد. می‌گویند درست است، قاعده این‌ها است اما «**لكن يجب الخروج عن ذلك**»؛ دل‌قفیه جمع است که این قاعده اشتغال که لازمه‌اش این‌ها است، لازم نیست. یعنی لازم نیست که این جور اشتغال را تحصیل کنیم. از کجا می‌فرمایید؟ «**بالإجماع المتقدم عن التبيان ومجمع البيان**»؛ اجماع شیعه هست در این‌که هر کدام از این‌ها را بخوانید جایز است. پس اجماع می‌آید قاعده اشتغال را می‌برد. اجماع بر جواز همه این‌ها و قاعده اشتغال را می‌برد. ولو شما می‌دانید ملک وحی از ناحیه خداوند ای «ملک» را آورده ای «مالک» را. خب دیگری چه می‌شود؟ ای بنده‌ای اشتباه کرده ای ... . خب شما اجماع دارید که مخیر هستید. وقتی اجماع دارید با این اجماع هر کدام از آن‌ها برای شما برائت می‌آورد.

بعد عبارت خوبی دارند که مربوط به حدیث ما می‌شود. اگر آدم در این‌ها تأمل کند مطلب برایش صاف می‌شود. از کلمات خودشان است.

«یجب الخروج عن ذلک بالاجماع المتقدم المعتضد»؛ می‌گوییم خیلی‌ها ادعای اجماع می‌کنند. ادعای اجماع که فایده‌ای ندارد. می‌گویند این اجماعی است که در کتاب تبیان آمده. «**المتعضد بالسيرة القطعية في عصر المعصومين**»؛ قطعاً می‌دانیم سیره معصومین در زمان خودشان این بوده. لذا عرض کردم روات همه از امام هم «مالک» را نقل می‌کردند و هم «ملک» را. مشکلی هم ندا‌شتند که سؤال کنند ای‌بن رسول الله کدام یکی از این‌ها است. خیلی هم مهم است، در نماز است، اما یک جا هم نقل نشده.«**سيرة القطعية على القراءة بالقراءات المعروفة المتداولة في الصلاة وغيرها من دون تعرض منهم (ع) للإنكار**»؛ هر کدامش را هر کسی می‌خواند انکاری ندا‌شتند. چطور فرمودند بسم الله را جهر بخوانید؟ فرمودند مبادا آن را حذف کنید؟ «ما لهم

قاتلهم اللهعمدوا إلى أعظم آية في كتاب اللهه[8]». آن وقت در «ملک» و «مالک» که غیر خدا، حرف خدا را تغییر داده اصلاً اسمی از او نبردند؟! آن هم در نمازی که مرتب باید بخوانید! اینها سؤالات خیلی مهمی است.

«**والا لبيان ما تجب قراءته بالخصوص الموجب للقطع برضاهم (ع) بذلك كما هو ظاهر**»؛ جلسه‌ای بود که آقایان تشریف داشتند و بحث می‌کردیم. یکی می‌گفت خب حالا دیگر امام اینطور می‌خوانند آیا باید بپرسند که شما «ملک» خواندید یا «مالک»؟! اختلافات موجود بوده. در همان جلسه یکی مطلب خوبی گفت. گفت ما الآن می‌گوییم برای ما حجت است و وقتی حجت دارم چه کار دارم. گفت شما اینها را در کلاس فقه و اصول می‌گویید. ارتکاز عرف عام بر واقع گرائی است. راست می‌گوید. یعنی وقتی عرف عام شیعه می‌خواهند بدانند «ملک» بخوانم یا «مالک»، می‌خواهند بدانند خدا کدام یک از آنها را فرموده است. نه اینکه الآن من کدام را بخوانم تا حجت داشته باشم که نمازم درست باشد. لذا یک جا هم سؤال نشده که کدام یک از آنها را خدا فرموده. آقای حکیم به این می‌گویند «الموجب للقطع برضاهم».

> نعم في صحيح داود بن فرقد والمعلى بن خنيس قال : « كنا عند أبي عبد الله (ع) فقال : إن كان ابن مسعود لا يقرأ على قراءتنا فهو ضال ثمّ قال (ع) : أما نحن فنقرأ على قراءة أبي »إلا أنه لا يصلح للخروج به عما ذكر ، ولو كان المتعين قراءة أبي وأبيه (ع) ـ على الاحتمالين في كلمة « أبي » ـ لما كان بهذا الخفاء ، ولما ادعي الإجماع على جواز القراءة بما يتداوله القراءة ، فلا بد أن يحمل على بعض المحامل ، ولعل المراد هو أنقراءة ابن مسعود تقتضي في بعض الجمل انقلاب المعنى بنحو لا يجوز الاعتقاد به. والله سبحانه أعلم[9]

«**نعم**»؛ حالا به حدیث ما می‌رسند. این را برای اینجا خواندم. نکته قشنگی است. «**نعم في صحيح داود بن فرقد والمعلى بن خنيس قال «كنا عند أبي عبد الله (ع) فقال : إن كان ابن مسعود لا يقرأ على قراءتنا فهو ضال ثمّ قال (ع) : أما نحن فنقرأ على قراءة أبي** »؛أَبَی یا أُبَی. این روایت را برای چه آوردند؟ برای اینکه بگویند ما اجماع و سیره قطعیه داریم. می‌گویند در اینجا که انکار کردند؟! شما می‌گویید «من دون انکار»؟! الآن حضرت صریحا می‌گویند «نحن نقرأ على قرائة ابی». حال «قرائة أَبَی» یا «قرائة أُبَی». البته أَبَی بعید است. خب حالا شما چه کار می‌کنید؟ این روایت، اجماع را ضعیف کرد. می‌فرمایند با این یک روایت که ما نمی‌توانیم از آن اجماع دست برداریم.

شاگرد: چرا اجماع را ضعیف می‌کند؟

استاد: بخاطر اینکه حضرت تعیین کردند. اجماع این بود که همه اینها علی‌السویه است. حضرت فرمودند «نحن نقرأ على قرائة ابی». یک قرائت را تعیین کردند. حرف واحد می‌گوید یکی از آنها برای خدا است. «نزل القرآن على حرف واحد». مبنای آقای حکیم این است. حالا می‌گویند حضرت دارند آن حرف را تعیین می‌کنند. می‌گویند «نحن نقرا على قرائة ابی». خب بعد از اینکه امام علیه‌السلام تعیین کردند کجا می‌خواهیم برویم؟! می‌فرمایند:

«**إلا أنه لا يصلح للخروج به عما ذكر**»؛ با این روایت نمی‌توانیم از آن اجماع دست برداریم. حالا چرا؟ من خواندم برای همین کلمه. اینها مطالب خیلی خوبی است. فقط باید برویم و برگردیم و روی کلمات علماء بزرگ تأمل کنیم.

«ولو كان المتعين قراءة أبي أو أبيه (ع)»؛ متعین نبود یعنی اختیار سیره قطعی نبود،**«لما كان بهذا الخفاء»؛** این قدر بین شیعه مخفی نمی‌شد. اگر حضرت فرموده بودند «نحن نقرأ على قرائة ابی»، شیعه از اول تا آخر بر قرائة ابی محافظت می‌کردند. مرحوم فیض ای مرحوم مجلسی فرموده‌اند ما چه می‌دانیم قرائة ابی چیست. مبهم است. ما که الآن به آن دسترسی نداریم. عجب! امام فرمودند: «نحن نقرأ على قرائة ابی» اما شیعه هیچ عنایتی نکرد؟! تا الآن این روایت مانده، خب قرائت ابی چیست؟ می‌گویند ما به آن دسترسی نداریم! درحالی‌که قرائت ابی از قدیم تا حال معروف بوده. اصلاً چرا عثمان مصحف را توحید کرد؟ روایتش را نگاه کنید. حذیفه می‌گوید به میدان جنگ رفتیم، نزاع بود؛ یکفّر بعضهم بعضاً. نکته‌ای که حذیفه می‌گوید این است: «اما اهل الشام فکانوا یقرئون علی قرائة ابی و اما اهل العراق فکانوا یقرئون علی قرائة عبد الله فیکفر بعضهم بعضاً». تکفیر می‌کردند. لذا او ناراحت شد و نزد عثمان آمد و گفت ببین در آن جا چه خبر است. صریحاً می‌گوید اهل الشام یقرئون علی قرائة ابی. اهل العراق قرائت ابن مسعود را می‌خواندند. خب قرائة المدنیین و العراقیین، یک چیز جا افتاده‌ای بود. چه بود؟ قرائت ابی معلوم بود. یعنی قرائت اهل کوفه قرائت ابی نبود. چون ابن مسعود به آن جا رفته بود. قرائت مدینه، مکه، شام و بصره قرائت ابی بود. اگر می‌خواهید شاهد آن را ببینید؛ شاهد خیلی جالبش را؛ همین چیزی است که همه در نماز می‌خوانند؛ «ملک» و «مالک»؛ مرتب همه تکرار می‌کنند. فقط دو نفر از قراء سبعه «مالک» خوانده‌اند. عاصم و کسائی. اهل مدینه و مکه –حرمین- که آقای حکیم فرمودند چون اهل حرمین «ملک» می‌خوانند متعین بر رجحان ملک است. الآن قرائت حرمین، قرائت ابی بوده. اهل شام و ابن عامر قرائتشان قرائت ابی بوده. الآن حدیثش را عرض کردم. «کان اهل الشام یقرئون قرائة ابی». اهل شام «ملک» می‌خوانند ای «مالک»؟ «ملک» می‌خوانند. الآن هم هست که ابن عامر «ملک» خوانده. خود حمزه که در کوفه هست «ملک» خوانده. در آن حدیث هم دارد که خدمت امام علیه‌السلام هم عرضه کرد، حضرت به «ملک» ایراد نگرفتند.

خب اگر به این صورت است که «نحن نقرأ على قرائة ابی» نوبت به قرن دهم می‌رسد که مرحوم مجلسی و مرحوم فیض در مرآت العقول و در شرح وافی بگویند «نحن لا ندری قرائة ابی». حال می‌گویید «لا ندری»؟! مگر در آن زمان امام علیه‌السلام نفرمودند «نحن نقرأ على قرائة ابی»؟! شیعه روی قرائة ابی متمرکز می‌شدند. شیعه نمی گذاشت که «ال یاسین» شود. چون قرائت ابی و اهل مدینه «آل یاسین» است. این‌ها خیلی جالب است. الآن قرائت اهل مدینه و نافع «سلام علی آل یاسین» است. حضرت هم فرمودند «نحن نقرأ على قرائة ابی». خب شیعه آن را رها می‌کردند؟! چطور حضرت فرمودند بسم الله را رها نکنید که الآن شعار شیعه این شده که اگر بسم الله را ترک کنید نماز باطل است؟! خب همین هم برای «ملک» می‌آید. «نحن نقراء على قرائة ابی» یا «سلام علی آل یاسین» و موارد دیگری مانند این‌ها.

خیلی جالب است که یک مورد پیدا نشده که در بین شیعه یک قرائت اختصاصی داشته باشند. این جمله آقای حکیم در اینجا خیلی جلوه می‌کند. فرمودند اگر این روایت این زور را داشت که مقابل آن اجماع بایستد و یکی از قرائات را به‌عنوان قرائت ابی تعیین کند، «لما كان بهذا الخفاء»؛ بین شیعه که این قدر مخفی نمی‌ماند. شیعه بر آن مواظبت می‌کردند. «ولما ادعي الإجماع على جواز القراءة بما يتداول القراءةفلا بد أن يحمل على بعض المحامل »؛ که بعداً توضیح می‌دهیم.

این «لما كان بهذا الخفاء» مطلب بسیار مهمی است. یعنی این‌ها یک دریاتی است که دیگر کلاس فقه نیست، بحث علمی نیست. این‌ها واقعیات بیرونی است که هر کسی دنبال آن می‌رود برایش واضح می‌شود که مطلب این است. قرائت ابی بین شیعه به‌عنوان متعین جا باز نکرده. قدیما و حدیثا اجماع داشته‌اند که همه این‌ها جایز است.

---

[1]مستمسك العروة الوثقى ج۶ص۲۴۲

[2]همان ۲۴۳

[3]همان

[4]همان ۲۴۴

[5]همان

[6]همان

[7]همان ۳۳۵

[8]تفسير العياشي، ج۱، ص: ۲۱

[9]مستمسك العروة الوثقى ج ۶ ص۲۴۵

دیدگاه یکپارچه و بدون اختلاف در مورد قرائات سبع قبل از قرن یازدهم

شاگرد: ظاهراً از حیث تاریخی مسلم است که این اختلاف استنکار می شده. طبق همان روایت از امیرالمؤمنین –بر فرض صحتش- که اگر من هم بودم این کار را می‌کردم. لذا این سؤال می‌ماند یک امر به این مهمی چطور می‌خش محکم کوبیده نشد که از مسلمات شود که اختلاف قرائت در قرآن یک امر طبیعی است؟ به فرمایش شما خیلی از امور کمتر از این جزء شعاراه شده اما چرا پیامبر چنین امر مهمی را طوری پیش نبردند که اختلاف نشود؟

استاد: منظور شما اختلاف در چیست؟ در اینکه تعدد قرائات هست یا نیست؟

شاگرد: با این پیشفرض مباحث کلاس که حتماً اختلاف هست... .

استاد: بله، مطلب خیلی خوبی است. از چیزهایی است که آن را پی جویی هم کرده‌ام. سؤالات خیلی مهمی ذیل اینها دارم که مکرر هم گفته ام. حال دوباره می‌گویم. اساساً آن چیزی که ما در مباحثه به دنبالش رفتیم و به آن رسیدیم این بود که قبل از قرن یازدهم که شرح حدیث نویسی نشده بود –اینها را می‌گویم اگر حافظهام یاری نکرد شما توضیح دهید- اولین کتابی که شروع کرد شرح حدیث بنویسد، در زمان صفویه است که در دست ما می‌باشد، ایشان مرحوم مجلسی اول می‌باشند. اولین کسی که شروع کرد جامع روائی بنویسد، در قرن دهم صاحب معالم و شیخ بهائی هستند. اینها معاصر بودند. شرح حدیثی حتی در زمان شیخ بهائی هنوز شروع نشده بود. مجلسی اول روضة المتقین و لوامع صاحب قرانی را نوشتند. اگر قبل از آن شرح الحدیث پیدا کردید به من هم بگویید.

حاج آقا چند بار نقل می‌کردند، فرمودند آقای آسید حسن صدر در یکی از کتاب هایشان فرمودهاند علامه حلی در جایی فرموده من کل روایات کتب اربعه را شرح مفصل کرده‌ام. حاج آقا از این حرف تعجب می‌کردند و هم می‌گفتند چرا در دستها نیست! علامه حلی کتب اربعه را شرح کنند اما در دستها نباشد. علی ای حال کتابها بوده و ما آنها را ندارید. تا جایی که اطلاعات من هست، قبل از مجلسی اول ما کتاب شرح روایت ندارید. یعنی کتابی باشد که فقیه را شرح کند. مثل مرآة العقول کافی را شرح کند. اینها همه برای بعد از مجلسی اول است.

شاگرد: ملاصدرا.

استاد: ایشان بعد از مجلسی اول هستند. ای معاصر هستند. وفات صدرا پنجاه است. وفات مجلسی اول چه سالی است؟ اگر وفات مجلسی اول متأخر باشد، ولی همه اینها معاصر هستند. به نظرم صدرا مستقیماً شاگرد شیخ بهائی نبوده. شاگرد میرداماد بوده. شاید شاگرد شیخ بهائی هم بوده، مانعی ندارد. علی القاعده می‌شود. تفاوت وفاتشان بیست سال است. وفات مجلسی اول را الآن نمی‌دانم. مجلسی ثانی صد و یازده است.

امروز میدیدم مرحوم آقای کتابچی در جلد صد و ده بحارالانوار گفتند ما از قبل آماده نکرده بودیم. سالها مشغول بودیم که با چه زحمتی بحارالانوار را با چاپ جدید، چاپ کنیم. واقعاً زحمت داشت. اول کتابفروشی اسلامیه بود، بودجه کم آورد. بعد با هم همراه شدند تا آن را تمام کردند. بعد فرمودند از روز اول امیرالمؤمنین در حق ما لطف کرده بودند لذا چاپ زیبای بحارالانوار ما به عدد اسم مبارک خودشان تمام شد. صد و ده جلد! خب قشنگ است. خوشحال شده بودند و میگفتند بدون اینکه ما برنامه‌ریزی کرده باشیم بحارالانوار صدو ده جلد شده است.

شاگرد: وفات مجلسی اول هزار و هفتاد است.

استاد: پس صاحب اسفار بیست سال جلوتر هستند. حال این شروح را چه زمانی نوشته اند نمیدانم. بعضی از آنها اگر استادشان شیخ بهائی باشد، نوشتنش زودتر میشود. شرح اصول کافی. ملاصالح متأخر است.

بنابراین اول شرح اصول کافی آخوند میشود، بعد فقیه مجلسی اول میشود و بعد دنباله اش جوامع روائی هم که ریختش از حبل المتینی و منتقی الجمان شروع میشود تا بعد میآید. میخواهم در فرمایش ایشان این را عرض کنم قبل از قرن یازدهم که این شروح شروع شده یک کلمه در کتاب کلامی، فقهی، اصولی، تفسیری میخواهم تا بفهمیم برداشت علماء قبل از قرن دهم راجع به حدیث حرف واحد چه بوده. یک توضیحی بدهند که ما از این حدیث این را میفهمیم. این یکی از سؤالات من است. من به سهم خودم خیلی گشتم. شما اگر میتوانید یک کلمه قبل از قرن یازدهم پیدا کنید، خیلی خوب است. از یکی از علماء در هر کتابی –تفسیری، اعتقادی، فقهی، اصولی و...- پیدا کنید که بگوید حرف واحد به چه معنا است. من که هنوز پیدا نکرده‌ام. عجیب است! خب اگر علامه حلی چنین کتاب تفسیرهای داشته‌اند حتماً در آن جا توضیح داده‌اند. ولی فعلاً که ما پیدا نکرده‌یم. ولی خیلی از کتابها متأسفانه در دسته‌ا نیست.

این سؤال اول است؛ حال دنبال آن بیائیم. آن چه که من عرض میکنم این است: قبل از قرن یازدهم فضا طوری است که صد در صد –نه، نود و نه درصد- جواب فرمایش شما را میدهد. یعنی زدن ذهن علامه حلی، شهید اول و شهید ثانی به این صورت است که میگویند شارع مخ آن را کوبیده است. اصلا بین مسلمین محل اختلاف نیست؛ در اینکه قرائات سبع «کلٌ نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین» هستند. لذا عرض کردم قبل از قرن یازدهم یک عالم پیدا کنیم که در مقام بحث ما نحن فیه به تواتر سبع اشکال کرده باشد. بگوید این تعدد قرائات در اسلام ثابت نیست. این سؤال خیلی مهمی است.

شما میگویید سید بن طاووس، خب ما که عبارت ایشان را خواندیم؛ ایشان نمی خواست بگوید متواتر هست یا نیست. جائی گفته بود «محنة الرافضه علی الاسلام عظیم»، ایشان با او درگیر شده بود. حتی کسانی مثل حمزه و دیگران که منش آنها واضح بوده...؛ ای خود حفص؛ چرا حفص را تضعیف میکنند؟ مرحوم شیخ میگویند «کان من اصحاب الامام الصادق علیه‌السلام». در چنین فضایی آنها همه این قرائات را ثابت میدانستند. یک نفر نیامد بگوید که سید مخالف است. اولین نفری که گفت سید مخالف است، سید نعمت الله جزائری بود.

ببینید علامه حلی یک اجازه مفصلی برای بنی زهره دارند. «الاجازة الکبیره للعلامة الحلی لبنی زهره»، عده‌ای از ساادات بودند که ایشان به آنها اجازه داده بودند. جالب این است که در این اجازه نامه ها ، اجازه کتاب السبعه ابن مجاهد هم هست. یعنی به این صورت برای آنها صاف بوده. بعد هم در کتابها دیدی که بطور قاطعانه میگویند که این سبع متواتر است.

شاگرد: اگر این تحلیل بخواهد صاف شود باید به زمان خود اصحاب برود. به زمان سومی برود. یعنی در آن زمان چه اتفاقاتی افتاده است.

استاد: زمان عثمان را می‌گویی‌د. ما این سؤالات را مطرح کرده‌ایم. ما شواهدی آورده‌ایم؛ مقدمه طبری را نگاه کنید. می‌گویی این اختلافی که الآن هست، حرف واحد هست و شش حرف از بین رفته است. بعد می‌گویی چه کسی این شش تا را از بین برده؟ می‌گویی کار عثمان است. خب عثمان چه کرد؟ آن شش تا طوری بود که اختلاف سر آن‌ها مودی به کفر می‌شد. «یکفّر بعضهم بعضاً». بعد طبری می‌گوید در ادامه مسلمانان در قرائات مدنی، عراقی، لایکفر بعضهم بعضاً بودند. همه با هم مساوی هستند. مشکلی ندارند. ما این سؤال را مطرح کرده‌ایم. اهل‌سنت هم نمی‌توانند به آن جواب بدهند. می‌گوییم اگر طبری می‌گوید «لایکون المراء فی القرائات کفراً»، پس چرا ابو علی فارسی الحجه نوشته است؟ چرا این قدر بحث کرده‌اند و هیچ کسی هم نگفته که تو کافری؟ در طول تاریخ اسلام مفسرین همه قرائات را آورده‌اند. طبری می‌گوید چون مراء در این‌ها کفر نیست و همه مسلمین سیره قطعیه خود را انجام می‌دهند پس شش تایی که محو شده حرف واحد است. آن شش تا بود که سبب یکفر بعضهم بعضاً می‌شد. عثمان هم با کار خودش آن‌ها را محو کرد. اما این قرائات را که محو نکرد، چون موجب کفر نبود.

شاگرد: هنوز به سؤال جواب داده نشده.

استاد: چرا، عینی محتوای قرائت شام و عراق مشتمل بر چیزهایی بود که «کانوا یکفّرون». این چیزهایی است که شیعه کاملاً این اختلاف را می‌فهمد اما اهل‌سنت نمی‌توانند توجیه کنند. نگاه کنید وقتی اهل شام «ملک» می‌خواند و دیگری «مالک» می‌خواند، کان یکفّر صدق می‌کند؟!

ضعف مردم و ذهن توحد گرای آن ها؛ عامل افراد القرائة و بیان تدریجی تعدد قرائات

شاگرد: به زمان خود حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بروی‌م. روایتی بود که دو نفر نزد حضرت رفتند و حضرت فرمودند هر دو قرائت را من گفته ام. معلوم می‌شود که در زمان خود اصحاب هم به این صورت جا نیافتاده.

استاد: بله، تاریخ اینها روشن است. اساساً این تعدد در مدینه نمود پیدا کرد. خود هشامی که عمر یقه او را گرفت از کسانی است که متأخر اسلام آورده است. یعنی وقتی که این طهور کرد هنوز خود این صحابه نمی‌دانستند که آنها در وادی افراد القرائة قرآن را یاد گرفته‌اند.

شاگرد: درواقع این سؤال بیشتر سؤال کلامی است. چرا در همینجا مطرح است. یک کتابی که قرار است مثل قرآن باشد و مسلمانان به این صورت به آن اهتمام داشته باشند چرا از همان اول نباید این اهتمام باشد که همه بفهمند این قرائات مختلف است؟

استاد: فهمیدن اینکه قرائات مختلف است، به‌خاطر ضعف مردم است. یعنی قرآن طوری که واقعیتش هست و تعدد قرائات دارد، مردم عوام تاب جمع بین اینها را ندارند. یعنی ذهن توحدگرا است. آن هم ذهن عرف عام. می‌گویند این سخن خدا است، آن را بخوان و یاد بگیر. همین را یاد می‌گیرد و بعد هم بر آن مواظبت می‌کند. اینکه این سخن خدا حرف دیگری دارد، یعنی در همین موطن کلمات او وجوه دیگری دارد –چون تودرتو کوین است- که می‌توان آنها را خواند، سنگین است. به عبارت دیگر چون امر سنگین است کمکم القاء می‌شود. هر امری که بر مخاطب سنگین است تدریجاً القاء می‌شود. «إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما[1]»، «إِنَّما الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصابُ وَالْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ[2]». معروف است. در اینجا هم تسهیل است. تا الی الآن هم همینطور است.

«فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ[3]»؛ تیسر همانی بود که انجام می‌دادند. «فلیقرأ کل رجل منکم کما علّم». این برای شروع کار است. به نحوی نبود که همه را جمع کنند. حتی من بالاترش را می‌گویم. حیف است که نگویم. تا زمان ابن جزری؛ شرح حال خودش را در کتاب نوشته است. در مقدمه منجد المقرئین است. می‌گوید من سیزده ساله که بودم حافظ کل بودم. می‌گوید زیر شانزده یا هفده سالگی هفت قرائت را افراد دیدم. هنوز شازده، هفده ساله بوده که قرائات سبع را افراد یاد گرفته. افراد یعنی چه؟ یعنی اول اصل قرآن را یاد گرفته، یک چیز ساده‌ای که در مکتب یاد گرفته تا اصل قرآن بیایی. بعد می‌گوید به‌صورت جدا افراد شروع کردم. یعنی یک ختمی که نزد استاد می‌کردم تنها روایت حفص بود. فقط روایت ابن شعبه بود.فقط روایت قنبل بود، فقط روایت سوسی بود. تا آخر می‌رفتم. وقتی کل قرائات سبع را زیر شانزده سالگی افراد دیدم، بعد رفتم مضمّنا تعلیم گرفتم. یعنی یک قرائت را محور قرار می‌دادیم اما افراد نمی کردیم. ضمن آن می‌گفتیم که این قرائت این است و دیگری آن است. شرح حال ابن جزری خیلی جالب است.

نقش قرن یازدهم و صنعت چاپ در فراموشی فضای قرائات

بنابراین آن چه که ادعای من است این است: تا قبل از این شرح نویسیها و فضایی که صنعت چاپ به وجود آورد، فضا به این صورت بوده. صنعت چاپ خیلی دخالت داشته. شما دست کم نگیرید. صنعت چاپ دو-سه کار بسیار مهم کرد. یکی اینکه رنگ را از مصاحف برد. همه مصاحف رنگی بود. الآن مصحف های خطی موجود است. در آنها رنگ قرمز اعمال میکردند که خود رنگ حرف داشت. مثل فایل های امروزی. اما در صنعت چاپ دیگر رنگی نبود. مجبور شدند که حرکت و نقطه را بیاورند. نقطه و حرکت دو فصل ِجدا شد، چون صنعت چاپ این کار را کرد.

همین امروز میدیدم که آن آقا کتاب التفسیر الکافی را تحقیق کرده بودند. برای فضل الله راوندی است که معاصر قطب راوندی بودند. از بزرگان راوند کاشان هستند، صاحب نوادر. تفسیری دارند که در دستها نبوده است. ایشان آن را در کتابخانه مجلس پیدا کردند. نسخه ناقصی از آن را هم در کتابخانه آستانقدس پیدا کردند و تحقیق کردهاند. جزوه آن را به ما هم دادهاند. خیلی جالب است. کتاب قرن پنجم، ششم–فضل الله راوندی برای قرن ششم بودند- تمام قرائت قراء عشره را دارند. بعد ما میگوییم که قراء عشره را ابن جزری در آورده! ابن جزری کاری نکرد، چیزی که بود و در بطن کار مردم بود را مدون کرد. این قرآن پیدا شده و الآن در کتابخانه مجلس است. برای هر کدام از قراء عشره و راوی های آنها بیست علامت دارد، این یک مصحف شیعی برای قرن ششم است. یعنی میخواهم عرض کنم فضای آنها این بود که اصلاً احتمال نمی دادند که منظور شارع از حرف واحد، یک قرائت بوده. اگر احتمال میدادند یک جا میگفتند. یک جا حرف میزدند. نه اینکه مرحوم شیخ بگوید «کلها صواب»، مرحوم طبرسی هم بگوید «کلها صواب»، مرحوم صاحب روض الجنان –ابوالفتوح رازی- بگوید همه اینها صحیح است! خب ذهن علماء شیعه چطور بود؟!

بنابراین ولو شارع در شروعش آن کار را انجام داد ولی در تثبیت آن بین فریقین مستقر شد؛ یعنی اصلاً مشکلی نداشتند در اینکه این قرائات همه از جانب وحی است. همیشه این به ذهن من میآید –به نظر خودم کاملاً درست است- ذهنیت قطعیای که بین همه بود –خدا میخواهد، اینها الطافی است که برای بحثهای امروز ما است- همینطور میآید تا زمانیکه قرار است صنعت چاپ بیاید و مطالب قرن یازدهم شروع شود–آن هم چه منافعی دارد، در جای خودش باشد- مرحوم شهید ثانی، شخصیتی که در جلالت قدر ایشان شکی نیست و خودشان هم میگویند من قاری هستم، من قرائات سبع را دوبار خواندم و قرائات عشر را هم شروع کردم اما به پایان نرسید، ایشان مهر صریح میزنند که «کل نزل به الروح الامین». تمام. یعنی عبارت صریح شهید ثانی یعنی تمام ذهنیت علماء ده قرن را به این صورت فشرده کنید و آن را در یک کپسول کنید، میشود عبارت شهید. شهید که این عبارت را از خودشان در نیاورده اند.

---

[1]البقره ۲۱۹

[2]المائده۹۰

[3]المزمل۲۰

عدم تعجب شیعیان از قرائت ملک و مالک امام

شاگرد: ظاهراً در روایت امر مستنکری بوده که در محضر امام می‌گوید فلانی ها به این صورت می‌خوانند. اگر مستنکر نبود که این را نمی گفت. چرا با دیدن فلان قرائت می‌گوید فلانی جور دیگری می‌خواند؟ نشان می‌دهد که امر عجیبی بوده.

استاد: اگر امر عجیبی بوده چرا در نماز یک بار نپرسیده اند که «ملک» بخوانیم یا «مالک»؟ با اینکه مرتب باید در نماز آنها را بخوانند. من اول این سؤال را حل کنم. آقای خوئی فرمودند ما حتی یک حدیث ضعیف السند نداریم که از معصومین سؤال کند که ما کدام یک از اینها را بخوانیم؟ چرا؟ همین راوی که در اینجا این مطالب را می‌گوید بگوید ایبن رسول الله من هر روز نماز می‌خوانم قرائت عاصم را بخوانم یا نه؟ قاعده اشتغال چیست؟ یک جا ندارم. بلکه مقابلش را دارم. در تفسیر عیاشی –که تفسیر قدیمی شیعه است- دو روایت در کنار هم هست، یکی می‌گوید «سمعته یقرأ مالک» و دیگری می‌گوید «سمعته یقرأ ملک». در تفسیر امام حسن عسگری علیه‌السلام هست؛ غیر از اینکه حضرت در «غُلُف» و «غُلْف» فرمودند «کلا القرائتین حق»، سوره حمد را ببینید. مرحوم فیض در صافی نیاورده اند. ایشان این قسمت از تفسیر را نیاورده اند. نه اینکه تعمد داشته باشند. بلکه دیدن کافی است. در تفسیر الامام وقتی از «ملک» و «مالک» سؤال می‌کنند حضرت ابتدا به نحو «ملک» معنا می‌کنند و بعد می‌گویند «و هو مالک ایضا». یعنی عیناً مثل «غُلف» است به حمل شایع. هر دوی آنها را می‌آورند. یعنی حضرت هم «ملک یوم الدین» معنا می‌کنند و هم «مالک یوم الدین» معنا می‌کنند. در اینجا جا ندارد که حضرت بفرمایند ای شیعه ها شما «مالک یوم الدین» بخوانید؟!

عدم قرائت بعضی قرائات توسط ابن مسعود و تعبیر «فهو ضال» در مورد او

اما آن چه که شما می‌فرمایید. ببینید حضرت نفرمودند «ان کان ابن مسعود یقرأ علی قرائتنا فهو ضال»، معمولاً همه اینطور معنا می‌کنند. یعنی اگر ابن مسعود قرائتی غیر از قرائت ما دارد، ضال است. ابدا حضرت این را نگفته اند. این برای ذهنیت الآن ما است. ابن مسعود روی برخی از قرائات حالت نافی داشت. یعنی می‌گفت من این را نمی خوانم. «ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا»، یعنی ما اهل البیت قرائاتی را داریم که او می‌گوید «لا اقرأ». چه کاره است که بگوید «لا اقرأ»؟! لذا «فهو ضال». حضرت نگفتند او قرائتی دارد که از جد ما شنیده اما ما نمی خوانیم. بلکه «لا یقرأ علی قرائتنا فهو ضال». خب این برای چه بود؟ این بحث ابن مسعود خودش یک تفصیلی دارد.

من فرمایش ایشان را عرض می‌کنم. فردا همه ادامه آن را عرض می‌کنم. چون اینها مطالب مهمی است. شما علیه عرض من شواهدی را پیدا کنید. قبل از قرن یازدهم و مرحوم مجلسی، ذهنیت همه بر قطعیت این بود که شارع بین المسلمین –نه شیعه و سنی- میخ این را کوبیده که «کلٌ نزل به الروح الامین». یعنی عبارت شهید ثانی کاشف از قطعیت آن زمان است.

این را هم عرض کنم. عبارت مجمع الفائدة و البرهان را ببینید. مرحوم مقدس اردبیلی در این فضای ذهنی یک سؤالی را مطرح می‌کنند. می‌گویند ما که می‌خواهیم نماز بخوانیم می‌گویند قرائات سبع متواتر است، بسیار خب. خودشان هم فرمودند «کانه لا خلاف فیه». بعد می‌گویند من مصلی چطور بفهمم کدام یک از آنها قرائت سبع هست یا نیست؟ من چه می‌دانم حمزه چه خوانده است! اگر قرائات سبع نزد اهلش متواتر است، نزد من انتساب قرائت خاص به عاصم، به حمزه، به کسائی چطور ثابت شود؟ سؤال مهمی است. چطور ثابت شود؟

پذیرش قرائات سبع توسط محقق اردبیلی و دقت ایشان در انتساب قرائت به آن‌ها

شاگرد: ... .

استاد: وقتی می‌خواهند نماز بخوانند همه مراجعه کنند؟ چند نفر بگوید؟ همین‌جا است. مرحوم مقدس می‌فرمایند باید دو نفر باشند. می‌خواستم عبارت ایشان را امروز بخوانم که نرسیدیم. ایشان می‌گویند طبق قاعده اشتغال باید قطعاً قرآن بخوانید، درست است که هفت قرائت متواتر هستند اما این‌که این هفت قرائت چه چیزی هستند را نمی‌دانیم. برای این‌که بگوییم قرائت حمزه این است، یک نفر شهادت بدهد که قرائت حمزه این است، کافی نیست. حداقل باید دو نفر شهادت بدهند که این قرائت حمزه است. این هم مطلب مهمی است. یعنی تا این اندازه در مورد ثبوت آن دقت دارند و سختگیری دارند. اما سر هفت قرائت سختگیری ندارند. می‌خواهم ذهنیت آن‌ها را بگویم. یعنی نزد مقدس اردبیلی کالشمس است که سبع، کلّ‌مما صدر؛ همه آن‌ها قطعاً قرآن است، فقط سوالشان این است که من چطور به احدی السبع دسترسی پیدا کنم. می‌گویند دو نفر نیاز است. «لایکفی عدل واحد». باید دو نفر بگویند. بعد می‌گویند مصطفی هم اشتباه زیاد دارد. زمان خودشان را می‌گویند. ان شاءالله عبارت ایشان را فردا عرض می‌کنم.

سند علامه حلی به کتاب السبعه ابن مجاهد

فرمایش علامه حلی جلد صد و هفت بحارالانوار است که ایشان سند خودشان را به کتاب ابن مجاهد برای بنی زهره نقل میکنند.

> ومن ذلك جميع ما يرويه السيد السعيد صفي الدين محمد بن معد الموسوي قدس روحه وما صنفه وأنشأه وأملاه ورواه عن مشايخه عني عن والدي، عن صفي الدين المذكور.فمن ذلك القراءات السبع لابن مجاهد...[1]

«ومن ذلك جميع ما يرويه السيد السعيد صفي الدين محمد بن معد الموسوي قدس روحه»؛ ایشان استاد پدر علامه بودهاند. «وما صنفه وأنشأه وأملاه ورواه عن مشايخه عني عن والدي، عن صفي الدين المذكور.فمن ذلك القراءات السبع لابن مجاهد...»؛ سند را میگویند تا آن جا که میفرمایند: «عن أبي حفص عمر بن إبراهيم الكتاني»؛ که از شاگردان مهم ابن مجاهد است.«عن مصنفها أبي بكر أحمد بن موسى بن العباس بن مجاهد».

اینها مشترکات بین مسلمین است. اگر ذهنیت آنها را ببینید آنها در این جهت مشترک بودند. سندهایی که شهید میآوردند و... . میخواستم مطالب مفصلی را عرض کنم. ان شاللّه یادم نرود عرض میکنم. مراتب تواتر، مشهور، آحاد، شواذ، تفاوتهای اینها و دقت هایی که هست را عرض میکنم. ان شاللّه در اشکالی که آقای شعرانی میخواهند به ابن جزری بگیرند عرض میکنم.

والحمد للّه رب العالمين

---

[1]بحار الأنوار - ط دارالاحياء التراث ج۱۰۴ ص۱۲۹